

چکیده

از آنجا که زبان پدیده‌ای اجتماعی است، در انسان‌شناسی فرهنگی مورد توجه و مطالعه قرار می‌گیرد. زیرا زبان به معنی عام تنها ابزار بنیادی است که به وسیله‌ی آن فهم رفتار بشری حاصل می‌شود و می‌توان دریافت که انسان‌ها، رویدادهای محیط زندگی‌شان را چگونه می‌نگرند و آنها را چگونه تحلیل و توصیف می‌کنند و در نتیجه می‌توان درباره‌ی فرهنگی و شیوه‌های اندیشیدن و جهان بینی آنان دانش بیشتری بدست آورد. این مقاله کوشیده است تا زبان را از این دیدگاه مورد بررسی قرار دهد و روشن نماید که رابطه‌ی متقابل فرهنگ و زبان چگونه است و نظریه‌های مختلف زبان‌شناسی را که عمدتاً به وسیله‌ی انسان‌شناسان فرهنگی و زبان‌شناسان ارائه گردیده، بیان نماید.

۱- مقدمه:

یکی از موضوعاتی که در انسان‌شناسی فرهنگی، مورد مطالعه و توجه قرار می‌گیرد، زبان و رفتار ناشی از تکلم است. زیرا زبان، اساساً پدیده‌ای اجتماعی و مهم‌ترین نقش آن، ایجاد ارتباط میان افراد یک اجتماع می‌باشد. به عبارت دقیق‌تر، زبان نظامی از علائم صوتی است که بوسیله‌ی دستگاه گفتار انسان، برای ایجاد ارتباط تولید می‌گردد.

زبان، شاخص‌ترین ویژگی نوع انسان است و هیچ حیوان دیگری را نمی‌شناسیم که بتواند مانند انسان سخن بگوید. گرچه همه‌ی جانوران، ابزارهایی برای انتقال پیام و ایجاد ارتباط با یکدیگر، دارند. مثلاً: مرغ نوروزی به هنگام پیدا شدن حیوانات شکارگر، فریادهایی سر می‌دهد، و زنبورهای عسل، با رقص‌های پیچیده به یکدیگر می‌گویند که شهد در کجا پیدا می‌شود و طوطی با تقلید از گفتار انسان، کلماتی را ادا می‌نماید یا شامپانزه‌ها، هرگاه منبع غذای پرمایه‌ای پیدا می‌کنند «او، او» می‌کنند. هرگاه به آن‌ها حمله شود، جیغ می‌کشند و در هنگام خطر، صدایی شبیه «وا، وا» از خود در می‌آورند و برای آن‌ها که به دیگر هم‌نوعان خود خبر دهند که در کدام منطقه هستند، بریده، بریده،

«هو هو» می‌کنند که ترجمه‌اش می‌تواند این باشد که «من این‌جا هستم».

همین‌طور گرچه شامپانزه‌ای بنام «واشو» طی چهار سال، پیشرفت شگرفی در زمینه‌ی زبان گفتاری کرد و توانست ۱۳۰ نشانه را به کار بندد و «کوکو» بچه گوریل در سن چهار سالگی توانست ۲۵۱ نشانه را در یک ساعت، فراگیرد و در بیان احساسات، بسیار ورزیده بود اما نادرست است که بگوئیم

این گونه حیوانات، زبان را از نوع انسانی‌اش به کار می‌برند و می‌توانند مانند انسان‌ها، هر نوع پیامی را رد و بدل کنند؛ زیرا:

۱- صداهای حیوانات شاید بخاطر آن که بیشتر غریزی و ژنتیکی است، قالبی بسیار یکنواخت دارد و دستگاه اخباری آنها بسته است و از نظر صورت و معنا همیشه یکسان می‌باشد. درست است که زبان از اصوات استفاده می‌کند ولی آنچه زبان انسانی را از نظام‌های دیگر ارتباطی متمایز می‌سازد، تنها آواپردازی نیست؛ زیرا انسان‌ها می‌توانند پیام‌های کاملاً تازه‌ای را پیوسته ایجاد کنند و جمله‌هایی را به کار برند که قبل از آن



که انسان‌ها، رویدادهای محیط زندگی‌شان را چگونه می‌نگرند و آنها را چگونه تحلیل و توصیف می‌کنند. به همین جهت است که انسان‌شناسان فرهنگی با بررسی زبان در جوامع گوناگون، می‌توانند درباره‌ی فرهنگ یک قوم، شیوه‌های اندیشیدن و جهان‌بینی آن، دانش بیشتری بدست آورند و به تحلیل و توصیف بهتری بپردازند.

مثالی که بیانگر تأثیر فرهنگ بر زبان است، بکار بردن القاب و عناوینی است که برخلاف آمریکایی‌ها، در زبان فارسی متداول است که هر چند با توسعه‌ی صنعت و فعالیت اقتصادی، به تدریج استعمال آنها کاهش می‌یابد و محدود می‌گردد، هنوز هم کم و بیش وجود دارد مثل: القاب و عناوین جناب مستطاب اجل اکرم، عالیجناب، دامت بقاءه، سرور گرامی، چاکر، جان‌نثار، جناب آقای و... که همه‌ی این‌ها واکنشی در برابر جامعه‌ی سنتی و نفوذ عمیق فئودالیسم و روابط اجتماعی است. لکن در جامعه‌ی غربی بویژه آمریکا، این گونه القاب مصطلح نیست و همه‌ی افراد قطع نظر از چگونگی نسبت‌ها تنها با نام و متمایز کردن جنس، مخاطب قرار می‌گیرند.

نمونه‌ی دیگر تأثیر فرهنگ بر زبان، دامنه‌ی لغات مربوط به خویشاوندی است که در زبان فارسی غنی‌تر از زبان انگلیسی است. مثلاً در زبان انگلیسی برای عمو و دایی لغت Uncle، برای دختر برادر و خواهر Niece، برای پسر برادر و خواهر Nephew، برای برادر زن و برادر شوهر Brother-in-law و برای پدر زن یا پدر شوهر Father-in-law و غیره به کار می‌رود که بطور صریح مفهوم آنها را روشن نمی‌کند. در حالی که در فارسی به دلیل اهمیت خانواده و خویشاوندی و کاربرد فراوان آن برای هر کدام از آن‌ها لغت خاص و جداگانه و حتی متعددی وجود دارد، مثلاً:

برای مادر = مادر، مار، والده، ننه، مامان و بی‌بی و...

برای پدر = پدر، بابا، ابوی، پیر

برای برادر = برادر، اخوی، برار، داداش

و هم چنین برای مادرزن یا مادر شوهر = خواش یا خاش و برای پدر زن یا پدر شوهر = خسور

به برادر زن = خسور بره نیز می‌گویند.

به شوهران دو خواهر = باجناق و هم زلف.

مثال دیگر، تأثیر فرهنگ بر زبان؛ تمایل به فردگرایی و تمایز دادن جنس مرد از زن در زبان فارسی و انگلیسی است. چنانکه در زبان فارسی برای سوم شخص مفرد، «او» بکار می‌رود. حال آن‌که در زبان انگلیسی

هرگز به زبان آورده نشده باشد. در حالی که دستگاه‌های اخباری جانوران، تنها می‌توانند معانی ساده و محدود مانند: خطر، دشمنی، وجود غذا و نظایر آن را انتقال دهند. به گفته‌ی برتراند راسل: «یک سگ هر قدر که بتواند با شیدائی پارس کند، باز نمی‌تواند به شما بگوید که والدینش فقیر ولی شرافتمند هستند»^۲.

۲- زبان‌هایی که این بوزینه‌های آزمایشگاهی فراگرفته بودند (واشو و کوکو) تا اندازه‌ای خاصیت تمثیلی داشتند، یعنی نمادهای آنها تقلید چیزی را نشان می‌دادند که این نمادها به جای آنها نشسته بودند.

۳- هنوز جای تردید است که آیا بوزینه‌های آزمایشگاهی، جملات را به گونه‌ی ارادی ترکیب می‌کنند و یا این کار را حفظی انجام می‌دهند و طوطی‌وار است.

۴- سرانجام این که، آموختن زبان به یک بوزینه به کوشش فراوان، آن‌هم در شرایط بسیار مصنوعی نیاز دارد حال آن‌که بچه‌های انسان، زبان را بدون آموزش و به گونه‌ای طبیعی فرا می‌گیرند.^۴

بنابراین زبان یک ویژگی خاص انسان است و حیوانات دیگر از این نعمت خدادادی محرومند و تنها وسیله‌ای است که میراث فرهنگی نسل گذشته را به آینده منتقل می‌کند، و اگر زبان از جامعه‌ی انسانی گرفته شود، چرخ اجتماع از حرکت باز می‌ایستد، جامعه‌ی انسانی از هم گسیخته می‌شود، تمدن و فرهنگ بشر نابود می‌گردد، جامعه‌ی پرتکاپو و پر جوش و خروش از هم تلاشی می‌شود و افراد آن به زندگی میلیون‌ها سال قبل باز می‌گردند.^۵

به همین جهت یکی از موضوعاتی که مردم‌شناسی فرهنگی به آن می‌پردازد و به آن اهمیت می‌دهد، مطالعه‌ی زبان و زبان‌شناسی و رفتار ناشی از تکلم در متن مسایل فرهنگی است که شامل مسائلی چون: رابطه‌ی میان زبان و فرهنگ و تفکر و نقش این دو در منعکس کردن دنیای خارج و ریشه‌یابی، توصیف و تعیین زمان جدا شدن زبان‌ها از زبان مشترک و چگونگی پیدایش زبان می‌شود که اکنون به بحث مختصر درباره‌ی آن‌ها می‌پردازیم:

۲- تأثیر فرهنگ بر زبان:

در این بحثی نیست که زبان همان‌طور که «ورف و سایپر»^۱ گفته‌اند «زبان هسته‌ی اصلی فرهنگ را تشکیل می‌دهد».^۶ زبان، ابزار بنیادی، برای فهم رفتار بشر است و با آن می‌توان دریافت

از سه لغت (He, She, It) استفاده می شود.

این گونه خواهد و نمونه های متعدّد دیگر به خوبی نشان می دهد که زبان، متأثر از فرهنگ جامعه است و گسترش و محدودیت لغات در هر زبان، تا اندازه ی زیادی، به فرهنگ آن جامعه بستگی دارد. به این معنی که آن چیزهایی که برای اعضای یک اجتماع معین اهمیت تطبیقی (با محیط طبیعی و اجتماعی) نداشته و احساس نیاز نمی شده ممکن است نام مشخصی برای آنها وجود نداشته باشد. برعکس آنچه که برای یک اجتماع از نظر تطبیقی بسیار اهمیت داشته، نه تنها یک نام بلکه شاید چندین نام در زبان آن اجتماع داشته باشد تا تفاوت های ظریفی که گویندگان یک زبان در مورد آن چیز ادراک می کنند و احساس نیاز به تمایز آنها می نمایند مشخص گردند.

مثلاً: زبان «کویا» در هند جنوبی میان هفت نوع نی خیزران تمایز قائل می شود، زیرانی خیزران در آن مناطق زیاد است و اعضای آن جامعه برای تطبیق خود با شرایط محیط طبیعی و احساس نیازی که به تشخیص انواع آن شده است چنین گسترشی را در زبان به وجود آورده اند. حال آن که برای شبّهم، مه و برف واژه ی جداگانه ای وجود ندارد. زیرا مردمی که به این زبان سخن می گویند در یک محیط استوایی زندگی می کنند.^۷ یکی دیگر از شگفت انگیزترین مثال ها اسامی مختلفی است که به شتر در زبان عربی داده می شود؛ معروف است که در این زبان قریب به شش هزار لغت وجود دارد که به شتر اطلاق می شود. مثلاً اسامی انواع مختلف شتر، برحسب کار آن ها عبارت است از: شتر شیرده، شتر سواری، شتر مخصوص جفت گیری، شتر قربانی و غیره و یا اسامی نژادهای مختلف که هر یک قدرت و منزلت خاص یا منشاء جغرافیائی مختلف دارند و مانند این ها. هم چنین لغاتی که برای تعیین گروه های شتر یعنی دسته ی کوچک یا بزرگ تا عده ی بی شماری به کار می رود و لغاتی برای بیان مقصد آن ها یعنی چراگاه شترها یا کاروان یا لشکرکشی شترها و مانند آن ها بعلاوه قریب پنجاه لغت برای شتر آبستن و مراحل آبستنی و لحظه ای که نخستین جنین دیده می شود و ماده شتری که نوزادان خود را شیر می دهد و شتر ماده ای که به نوزادان خود شیر نمی دهد و ماده شتری که به زودی خواهد زائید و مانند آن ها در زبان عربی وجود دارد که همه ی این ها حاکی از اهمیت خاصی است که شتر، در فرهنگ عربی دارد.^۸

هم چنین تنوع کلماتی که اسکمیوها، برای تعیین «برف» به کار می برند، صریحاً ناشی از احتیاج به تمیز و تشخیص میان جنبه های متعدّد آن است. به همین جهت برای برف روی زمین، بارش برف، برفی که ذوب و پراکنده می شود، برف معلق، توده و کپه ی برف واژه های جداگانه ای وجود دارد. در ایران نیز چندین لغت درباره ی برف در آذربایجان وجود دارد که در جنوب ایران یافت نمی شود. برعکس در جنوب چندین واژه برای نخل و خرما وجود دارد که در سایر نقاط ایران یافت نمی گردد.

به همین نحو «چاکچی»^۹ های سیبری شمال شرقی، برای نامیدن گوزن لغات بسیاری دارند.^{۱۰} و قوم «گارو»^{۱۱} در شمال شرقی هند (برمه) دست کم دوازده واژه برای انواع مورچه دارند.^{۱۲}

همین طور در زبان «گارو» (Garro) زبانی که در «برمه» رایج است برای برنج که در زبان فارسی و زبان انگلیسی فقط یک واژه وجود دارد، لغات متفاوتی از قبیل: برنج سبوس دار، برنج بی سبوس یا برنج پخته و برنج خام و سایر انواع و کیفیات برنج وجود دارد.^{۱۳}

خلاصه: همان طور که منتقدان فرضیه ی «نسبت زبانی» معتقدند نوع مفهوم ها و ادراک هایی که ما می توانیم داشته باشیم، زیر نفوذ زبان یا زبان های خاصی است که ما به آن سخن می گوئیم و از همین رو مردمانی که به زبان های متفاوت سخن می گویند جهان را به گونه های متفاوت ادراک می کنند، زبان می تواند تمایزهایی را که برای مردمان یک فرهنگ اهمیت دارد منعکس کند. اما خود آفریننده ی چنین تمایزهایی نیست و نیز نمی تواند در راه ادراک این تمایزها محدودیت هایی برای گویندگان زبان به وجود آورد.^{۱۴}

فارسی زبانان یا انگلیسی زبانان به اندازه ی گویندگان زبان اسکیمو و کویا و گارو و عربی و غیره تفاوت انواع برف یا نی خیزران یا برنج و یا شتر را در می یابند اما چون این قبیل تفاوت ها در فرهنگ اقوام اخیر بیشتر اهمیت دارد تا فرهنگ فارسی و انگلوساکسون، به همین جهت در هر یک از زبان ها واژه هایی برای بیان تفاوت آن ها اختصاص یافته در حالی که در زبان های دیگر چنین نیست.

۳- تأثیر زبان بر فرهنگ

شاید زبان بیشتر از آن که منعکس کننده ی فراگردهای فرهنگی باشد، در واقع قالب دهنده ی آن ها است. یعنی زبان، افکار و تصورات افراد جامعه را تعیین می کند. به عبارت دیگر، زبان همه جنبه های فرهنگ، از اقتصاد و خویشاوندی و زندگی خانوادگی گرفته تا علم و تکنولوژی، آداب و رسوم و سنن، طرز تفکر و اندیشه، سیاست و مذهب و بیهوده ی هر جامعه را تحت تأثیر قرار می دهد و ما را قادر می سازد تا از هوش، گنجایش های عاطفی و حتی امکانات جسمانی مان بیشتر استفاده کنیم، فعالیت های آدم های گوناگون را در جهت دستیابی به هدف های دلخواه، هماهنگ سازیم و خود را برای سازگاری سریع و مؤثر با مقتضیات جدید، آماده کنیم.

به همین جهت است که به نظر مورخان «زبان درخشان ترین و نزدیک ترین نشانه ی تکامل فکری انسان است» به سخن دیگر، اندیشه ی انسان و میزان پیشرفت و سطح تکامل آن را می توان به وسیله ی زبان اندازه گرفت.

بنابراین، زبان علاوه بر آن که وسیله ی ارتباط و پیوند فعالیت های فکری انسان است مبین اشتراک فکری گروهی مفروض از مردم نیز می باشد. از این رو جای شگفتی نیست که زبان به منزله ی کلید شناسائی

فرهنگ یک ملت است. یعنی عالی‌ترین مجموعه‌ی کامل نهادهای اجتماعی که تاکنون بوسیله‌ی انسان شکل گرفته است، تلقی می‌شود. هم‌چنین زبان، وسیله‌ی انتقال میراث فرهنگی از نسلی به نسل دیگر است و کودک از طریق فراگرفتن زبان است که فرهنگ جامعه‌ی خویش را می‌آموزد و در آن محصور است. یا بقول «ادوارد سایپر»^۴ «انسانها از برخی جهات زندانی زبان‌شان هستند». به عقیده‌ی او، نظر مادر باره‌ی واقعیت، نسخه‌ی خلاصه‌شده‌ای از جهانی است که زبان ما، آن را ویرایش کرده است. به نظر او جهان واقعی، تا حد زیادی، بر پایه‌ی عادت‌های زبانی هر گروهی ناآگاهانه بنا شده است و هیچ‌کس نمی‌تواند آن را تغییر دهد. چندان شبیه هم باشند که تصور شود هر دو یک واقعیت اجتماعی را، بازتاب می‌کنند. «به عبارت دیگر انسان‌ها در جوامع گوناگون از آن جهت واقعیت‌های متفاوتی را می‌بینند که به زبان‌های متفاوت سخن می‌گویند و هر زبانی واقعیت را در قالب جداگانه قالب‌ریزی می‌کند»^۵.

برای مثال «هویی‌ها» مانند ما زمان وقوع یک رویداد را در گذشته، حال یا آینده دقیقاً مشخص نمی‌سازند، بلکه رویدادها را بر حسب عینی یا ملموس (یعنی همه آن چیزهایی که به گونه‌ای برای آنها ملموس و محسوس و قابل درک است) و ذهنی (یعنی همه آن چیزهایی که قابل لمس و درک نیستند) مانند: آرزوها و اندیشه‌ها طبقه‌بندی می‌کنند. بدون آنکه تمایزی میان گذشته و حال قائل باشند^۶.

از آنچه گفتیم و با توجه به نظر کلاین برگ، روی هم رفته می‌توانیم نتیجه بگیریم که زبان، فرهنگ و اندیشه کاملاً به هم مربوطند و در هم تأثیر متقابل دارند^۷. و با تحلیل زبان هر جامعه‌ای می‌توان اطلاعات فراوانی درباره‌ی فرهنگ آن جامعه به دست آورد.

۴- زبان‌شناسی:

مطالعه‌ی زبان از دیرباز، مورد توجه بشر بوده و در میان ملل مختلف چون: یونانی‌ها و رومی‌ها و هندی‌ها، ایرانی‌ها و عرب‌ها بیش از دیگران به بررسی زبان گرایش داشته‌اند. اما زبان‌شناسی به مفهوم امروز کلمه، از قرن هجدهم و نوزدهم آغاز گردیده و در طول کم‌تر از دو قرن ابعاد گسترده‌ای یافته و جنبه‌ی علمی‌تری به خود گرفته است.

۴-۱- تعریف زبان‌شناسی:

«زبان‌شناسی جدید، علمی است که با بهره‌گیری از نظریات و روش‌های علمی و دقیق به بررسی و توصیف زبان می‌پردازد.»^۸ به عبارت دیگر «زبان‌شناسی، علم مطالعه و توصیف زبان با استفاده از روش‌های علمی و دقیق است.»^۹ با توجه به تعریف بالا درمی‌یابیم که بین زبان‌شناسی به مفهوم امروزی با مطالعات زبان‌شناسی سنتی، تفاوت‌هایی وجود دارد.

در زبان‌شناسی نوین بر خلاف گذشته مقصود تنها مطالعه‌ی تاریخی زبان و ریشه‌شناسی لغات (Etymology) و اشتقاق لغات و انشعاب لهجه‌ها و زبان‌های مختلف نیست. بلکه باید توجه داشت که این دو به هیچ وجه معادل یکدیگر نیستند و ریشه‌شناسی لغات، بخشی از زبان‌شناسی تاریخی و زبان‌شناسی خود شاخه‌ای از زبان‌شناسی عمومی است و شاخه‌ی اصلی و مهم زبان‌شناسی جدید، زبان‌شناسی توصیفی است.

زبان‌شناسی توصیفی، زبان را به عنوان یک دستگاه ارتباطی در یک نقطه‌ی ثابت زمان، قطع نظر از تحولات و سابقه‌ی تاریخی آن مورد مطالعه قرار می‌دهد و چنان که از نامش پیداست بر توصیف واقعیت تکیه می‌کند. یعنی زبان را آن‌چنان که مردم واقعاً به کار می‌برند توصیف می‌نماید.

مواد اولیه‌ای که زبان‌شناسی توصیفی برای تحقیق خود مورد استفاده قرار می‌دهد، پدیده‌های قابل مشاهده است. یعنی زبان زنده‌ای که مردم جامعه عملاً برای رفع نیازمندی‌های خود در زندگی روزمره به کار می‌برند.

همین توصیفی بودن زبان‌شناسی است که به آن ارزش علمی بخشیده و آن را در ردیف علوم تجربی به معنی اعم قرار داده است^{۱۰}. و همین امر است که از نظر انسان‌شناسی فرهنگی در مطالعه‌ی زبان‌شناسی حائز اهمیت فراوانی است، یعنی زبان‌شناسی فرهنگی در عین حال که زبان را آن‌چنان که در جامعه هست، توصیف و تجزیه و تحلیل می‌نماید، در عین حال به زبان‌شناسی تاریخی، چگونگی پیدایش و تکامل آن و تعیین زمان جدا شدن زبان‌ها از یکدیگر، ارتباط زبان با زبان‌های دیگر حوزه‌ی مورد مطالعه، نظام معنایی و ساختار زبانی (آواشناسی، صرف و نحو) و رابطه‌ی متقابل زبان و فرهنگ و زبان و تفکر و نوع لهجه و گویش نیز می‌پردازد.

۵- چگونگی پیدایش زبان:

منشاء زبان و این که کی و چگونه به وجود آمده یکی از پیچیدگی‌های دانش زبان‌شناسی امروز است. آگاهی از این که، رشد قشر مخ در مغز و فراگیری زبان در انسان جدید از کی آغاز شده و نخستین صداها و کلمات کدام‌ها بودند و چگونه این صداها تشخیص داده می‌شدند و بسیاری از سؤالات دیگر، در حال حاضر یا جوابی ندارند، یا اگر دارند خیلی کلی و مبهم است.

برخی انسان‌شناسان معتقدند که انسان، هم‌زمان با ابزارسازی، زبان را خلق کرده است. بنظر «ادوارد هال»^{۱۱} انسان‌شناس آمریکایی «حدود دو میلیون و پانصد هزار سال پیش همراه با ابزارسازی، ارتباطات زبانی، به علت رابطه‌ی نزدیک بین زبان و فرهنگ، به وجود آمد. البته «هال» اشاره می‌کند که در این مورد توافق اصولی میان انسان‌شناسان وجود ندارد و ممکن است سال‌ها قبل از ساختن ابزار سنگی، یا حتی قبل از این که

زندگی در جلگه به صورت دائم درآید، ایجاد شده باشد.^{۱۷}

نظریه‌ی انسان‌شناس دیگری، حاکی از آن است که منشاء و زبان از هنگامی است که انسان نماها، جنگل‌ها را برای کشت و زرع کوتاهی ترک کردند و زیستن را در جلگه آغاز نمودند، می‌باشد. زیرا مدارک فرهنگی، ابزارسازی تکامل یافته و تدفین برنامه‌ریزی شده‌ی مردگان در این دوره به نوعی، تعقل انتزاعی و شیوه‌های ارتباطی تحوّل یافته را نشان می‌دهند.^{۱۸}

درباره‌ی منشاء و چگونگی ایجاد صداها نیز فرضیات گوناگونی وجود دارد و مسأله‌ی زبان اوکیه‌ی بشر و چگونگی پیدایش تکامل آن از دیرباز مورد توجه بوده و قرن‌ها، سبب سرگردانی دانشمندان گشته است. در دوران باستان، یونانی‌ها و هندی‌ها بیش از سایر ملل به کار مطالعه‌ی زبان علاقه‌مند بودند اما از نخستین کسانی که درباره‌ی زبان و رابطه‌ی میان کلمات و اشیا و پدیده‌های دنیای خارج به بحث پرداخته افلاطون است. بعد از افلاطون، ارسطو نیز اعلام می‌دارد که زبان پدیده‌ای قراردادی است که این نظریه اکنون نیز مورد قبول بیشتر زبان‌شناسان جدید نیز می‌باشد.

پس از افلاطون و ارسطو پیروان آنها مکتب رواقیون^{۱۹} و اسکندریان^{۲۰} بر سر مسأله‌ی زبان به بحث ادامه دادند.^{۲۱}

در قرون وسطی مؤسسات آموزشی گوناگونی در غرب تأسیس گردید و زبان لاتین و آموزش آن اهمیت یافت. هم‌چنین در این دوره مطالعه‌ی زبان‌های دیگر مانند عبری، بسیار مهم شمرده می‌شد و این اتفاق نظر وجود داشت که تمام زبان‌ها از زبان عبری زائیده شده‌اند. زبان عربی و یونانی نیز مورد توجه دانشمندان قرار گرفت و دستور زبان عربی به وسیله‌ی دانشمند ایرانی الاصل سیبویه در قرن هشتم میلادی بنام «الکتاب» به رشته تحریر درآمد. «دانش» که به بررسی «زبان‌های رومانس»^{۲۲} پرداخته و در آن مسأله‌ی خویشاوندی زبان‌های «رومانس» را مطرح کرده بویژه گویش‌های مختلف ایتالیایی را مورد بررسی قرار داده است.

در دوره‌ی رنسانس در جالی که زبان عبری به عنوان زبان کتاب مقدس اهمیت داشت، زبان‌های لاتین و یونانی نیز هم‌چنان مورد توجه دانشمندان بوده‌اند علاوه مطالعه‌ی زبان‌های اروپایی نیز توجه دانشمندان این دوره را به خود جلب نمود و از این رهگذر، دستور زبان‌های اسپانیایی، فرانسه، ایتالیایی و لهستانی نیز نوشته شد.

در قرن هیجدهم توجه دانشمندان به سوی مسأله‌ی خویشاوندی زبان‌های گوناگون جلب گردید.

ژان ژاک روسو و کاندیلاک^{۲۳} فیلسوفان این دوره نیز هر یک نظراتی در این مورد مطرح نموده‌اند. مسأله‌ی مبداء زبان چنان اهمیتی در این قرن داشت که برخی از آکادمی‌های کشورهای اروپایی برای بهترین رساله در این زمینه جوایزی تعیین نمودند. با این حال، هنوز زبان‌شناسان به مطالعه‌ی چگونگی پیدایش و تکامل زبان علاقه‌مند هستند و به آن می‌پردازند. هرچند که این مطالعات نتوانسته است

به طور دقیق، روشن نماید که چگونه انسان به زبان دست یافته و از چه زمانی با استفاده از علائم صوتی به برقراری ارتباط پرداخت اما مطالعاتی از این نوع خود کمک مؤثری به شناخت طبیعت زبان و چگونگی تحوّل آن در طول تاریخ کرده و نظرات گوناگون ارائه شده درباره‌ی مبداء زبان خود می‌تواند از دیدگاه‌های متفاوت مسأله‌ی پیدایش و تکامل زبان انسان را مورد توجه قرار دهد که در این جا به چند نظریه‌ی مهم که از نظر مردم‌شناسی فرهنگی و روان‌شناسی اجتماعی اهمیت دارد به طور مختصر اشاره می‌گردد.

۵-۱. نظریه‌ی مذهبیون:

در چهارچوب جهان‌بینی مذهبی، کلیه‌ی پدیده‌های جهان و از جمله زبان، ساخته‌ی دست خداوند و موهبتی الهی است؛ به عبارت دیگر خداوند زبان را به نوع انسان (و تنها به نوع انسان) ارزانی داشت. به همین لحاظ در بسیاری از کتاب‌های آسمانی، روایت‌هایی در این مورد وجود دارد.

در قرآن کریم (سوره‌ی الرحمن و سوره‌ی بقره)* اشاراتی مبنی بر این که خداوند انسان را آفرید و به او زبان آموخت، وجود دارد.

در سفر پیدایش تورات نیز آمده است که خداوند تمام موجودات عالم را آفرید و آدم را بر آن داشت که آن‌ها را نام‌گذاری کند و از آن پس همه‌ی مخلوقات به همان نام‌هایی نامیده شدند که آدم برایشان گذاشته بود. براساس بخش دیگری از سفر پیدایش، در آغاز همه‌ی انسان‌ها به یک زبان سخن می‌گفتند و سپس خداوند زبان آن‌ها را تغییر داد تا سخن یکدیگر را نفهمند.^{۲۴}

در افسانه‌ها و روایت‌های مذهبی بسیاری از مردم دنیای باستان نیز زبان، هدیه‌ی خدایان و ساخته‌ی دست قوای ماوراءالطبیعه بوده است. مصریان قدیم بر این عقیده بوده‌اند که تات (Thoth) الهی‌ی گفتار و خالق زبان بوده است. بابلی‌ها نابو (nabu) را خالق زبان می‌دانستند و هندوان می‌پنداشتند که قدرت سخن گفتن را «ساراسواتی»^{۲۵} (sarasvati) به بشر ارزانی داشته است.

در اغلب فرهنگ‌ها، مردم با کمک زبان (دعا) با خدا سخن می‌گویند و برای کلمات یا به طور کلی زبان قدرت جادویی قائل هستند که ریشه در تفکر مذهبی دارد.

برخی معتقدند که از طریق زبان‌هایی چون عبری، لاتین، عربی و امثال آن‌هاست که می‌توان با خداوند سخن گفت و از این روست که تورات معمولاً به عبری، قرآن به عربی و انجیل به لاتین خوانده می‌شود. در برخی فرهنگ‌ها نیز ذکر نام خداوند در اماکن و موقعیت‌هایی ممنوعیت دارد و در فرهنگ‌های دیگر نام شخصی که مرده است گفته نمی‌شود. در برخی فرهنگ‌ها افراد دارای دو نام هستند که یکی از آنها رمزی است و معتقدند هرگاه کسی به نام رمزی شخصی دست یابد، می‌تواند بر او تسلط پیدا کند و زیر فرمان خود در آورد.

از سوی دیگر تعداد این نوع کلمات در زبان‌ها به حدی محدود است که نمی‌توان آن‌ها را پایه‌ی زبان دانست. بعلاوه باید توجه داشت که زبان تنها از کلمات تشکیل نشده است. و هر زبان علاوه بر گنجینه‌ی واژه‌ها دارای ساختمان ویژه‌ای است از معروف‌ترین مخالفان این نظریه باید «ماکس مولر» دانشمند و لغت‌شناس معروف قرن ۱۹ آلمانی را نام برد که عقیده دارد فرض این که بشر زبان خود را از تقلید آواهای حیوانات پست تر ساخته است، صحیح نیست.^{۳۳}

۵.۳. نظریه‌ی آواهای غریزی و طبیعی

(یا نظریه‌ی ندائی)**** (Pooh Pooh Theory)

این نظریه به نظریه‌ی طبیعیون شباهت دارد و اساس آن این است که زبان ابتدا از آواهائی که انسان در اثر شادی، خشم، درد، ترس، تعجب و هیجان سر می‌داده، به وجود آمده است. طرفداران این تئوری معتقدند که زبان ابتدا از اصواتی (مانند آه، آخ، واه، وای و غیره) تشکیل گردیده و در طول تاریخ پالایش شده است تا به شکل فعلی درآمده است.^{۳۴} از جمله کسانی که طرفدار این نظریه بودند، ژان ژاک روسو می‌باشد او به مسئله‌ی مبداء زبان علاقه مند بود و در این زمینه نوشته است، که آواهای غریزی و طبیعی و حرکات اشاره‌ای پایه‌های اولیه‌ی زبان بشر بوده است ولی نقش آواهای غریزی در پیدایش زبان بسیار مقابل توجه‌تر از حرکات اشاره‌ای می‌باشد.

۵.۴. نظریه‌ی اشارات و حرکات (Gesture Theory)

اساس این نظریه آن است که انسان اولیه برای برقراری ارتباط با دیگران از سیستم «ایما» و اشاره یا زبان حرکتی و سکناات و حرکات اعضای بدن بویژه دست‌ها که نقش عمده‌ای دارند (gesture language) استفاده می‌کرده است. طرفداران این نظریه معتقدند که چون دست‌ها در زندگی روزمره‌ی انسان‌ها پیوسته مورد استفاده قرار می‌گرفته‌اند (برای شکار، ساختن ابزار و غیره). ناگزیر نقش ارتباطی آنها رفته رفته به دستگاه گفتاری انسان منتقل شده است. یعنی حرکات دست‌ها و سایر اندام‌ها به حرکات لب‌ها، زبان، آرواره و دیگر اندام‌های گفتار انتقال یافته است. نظریه‌ی زبان حرکتی که از جمله طرفداران آن، کاندیاک^{۱۱} فیلسوف قرن هیجدهم فرانسه نیز می‌باشد زیر تأثیر عقاید تجربه‌گرایان، معتقد است که زبان انسان در آغاز شکلی دیداری داشته و به تدریج، گفتار جای زبان اشاره را گرفته است.

در قرن ۱۹ نیز تئوری زبان اشاره به وسیله‌ی ویلهم وونت^{۱۲}، به صورت اساسی مطرح گردید و «هرمان پال» آن را مورد تأیید قرار داد و پاژه، با آن که معتقد است زبان حرکات، نخستین وسیله‌ی تفهیم و تفاهم بوده است و برای آنکه نشان دهد چگونه به مدد حرکات و سکناات چهره و دست افکار خود را می‌توان به دیگران فهماند، زبان ایمائی سرخ پوستان آمریکائی و کور و لال‌ها را مثال می‌آورد،

به هر حال باید دانست که عقایدی از این دست که کم هم نیستند و برای زبان قدرتی مافوق طبیعی قائل هستند ریشه در تفکر ایده‌آلیستی و جهان بینی مذهبی دارند و باعث شده تا اندیشمندان زبان را از این دیدگاه مورد توجه قرار دهند و اعلام دارند که زبان‌ها دارای یک مبنا هستند؛ یعنی همان طور که انسان‌ها همه از نسل آدم هستند (یک مبداء) زبان‌ها نیز همه به یک مبداء بر می‌گردند و از این رو نظریه‌ی مذهبیون را «مونوژنیک»^{۱۰} (دارای ریشه و اصل مشترک، وابسته به یگانگی مبداء انسان) می‌دانند اما امروزه بسیاری از دانشمندان بر این عقیده‌اند که انسان به طور ناگهانی و در یک نقطه‌ی خاص بر روی زمین ظاهر نشده است. بلکه در یک روند تکاملی طولانی به شکل انسان امروزی درآمده و نظریه‌ی تکاملی زبان مورد قبول است.^{***}

۵.۲. نظریه‌ی طبیعیون (Bow Wow-Theory)

همان طور که گفته شد، در یونان و روم باستان بر سر مسئله‌ی زبان میان دانشمندان اختلاف نظر وجود داشت. برخی چون افلاطون و ارسطو و بعد اسکندر یان زبان را پدیده‌ای قراردادی می‌دانستند. (این نظری است که مورد قبول بیشتر زبان‌شناسان جدید نیز می‌باشد). و عده‌ای این رابطه را طبیعی می‌دانسته‌اند.^{۳۵}

دسته‌ی دوم که به طبیعیون معروف هستند عقیده داشته‌اند که وجود دسته‌ای از لغات در زبان‌ها که «نام آوا» نامیده می‌شوند. (مانند: گرگر، خرخر، شرشر، عوعو و غیره) نشانه‌ی آن است که رابطه‌ی میان اشیاء خارجی و کلمات رابطه‌ای است طبیعی و در واقع اصل و پایه‌ی زبان «آواژه»‌ها می‌باشند یا لاقال باید پذیرفت که واژه‌های اولیه‌ی زبان را این نوع کلمات تشکیل داده‌اند. یعنی کلماتی که از طبیعت آموخته شده است.

طرفداران این نظریه معتقدند هم چنان که کودک در مراحل آغازین یادگیری زبان، از اطرافیان خود تقلید می‌کند، انسان اولیه نیز در آغاز از صداهای طبیعت الهام گرفته و کلمات را ساخته است و سپس آن را نسل به نسل به آیندگان منتقل نموده است. فرانتس بواسن خاطر نشان ساخته در برخی از زبان‌ها از جمله در زبان چینوک Chinook (زبان سرخ پوستان آمریکا) و در برخی از لهجه‌های بانو Bantu (زبان مردم آفریقای جنوبی) ساختن لغات جدید از راه تقلید از صداهای طبیعی هنوز هم رواج بسیار دارد.^{۳۶} در حالی که مخالفان این نظریه مدعی هستند که اگر زبان از تقلید صداهای طبیعی به وجود آمده است، حداقل باید این نوع کلمات در همه‌ی زبان‌ها به طور یکسان وجود داشته باشند. در حالی که حتی همین نوع صداها هم در همه‌ی زبان‌ها یکی نیست. به عنوان مثال صدائی که سگ تولید می‌کند در فارسی به صورت عوعو و یا واغ واغ، در انگلیسی با «واوا» و در ترکی بصورت «هاواها» وجود دارد. یعنی هر زبان به صورت متفاوت این نوع صداهای طبیعی را تقلید می‌کند.

با این همه او معتقد است دو عامل باعث شده که زبان لفظی به وجود آید:

اول آنکه؛ هنگام کار با دست، دیگر افراد نمی توانستند افکار خود را به یکدیگر بفهمانند.

دوم؛ هنگام تاریک شدن هوا، حرکات و سکناات فایده ی خود را از دست می دهند.²⁵

با این همه در بیشتر زبان ها هنوز هم انسان ها هنگام گفتار گاه گاه از حرکت دست ها و چشم و ابرو و سر و سایر اندام های بدن استفاده می کنند. و شاید به این لحاظ باشد که انسان امروزی هنوز این احساس را دارد که زبان گفتار قادر نیست تمام تأکیدها و احساس های لازم را مخابره کند و از این رو هنوز هم، هنگام گفتار از حرکات استفاده می کند.

۵.۵. نظریه ی تکاملی (Evolutionary Theory)

نظریه ی تکاملی که امروزه بیش از هر نظریه ی دیگری مورد قبول انسان شناسان فرهنگی، روان شناسان اجتماعی و زبان شناسان واقع شده، در حقیقت زبان را در بافت تکامل انسان و پس از تشکیل اجتماعات اوکیه مورد مطالعه قرار می دهد و معتقد است که زبان گفتاری در انسان پس از گذشت هزاران سال و پس از آن که انسان نماها از جنگل بیرون آمدند و زیستن در جلگه را آغاز نمودند و آموختند که روی دو پا بایستند و از دست ها برای به چنگ آوردن غذا، ابزارسازی و دفاع از خود استفاده کنند و به تدریج بعد از آنکه دستگاه گفتاری و مغز و سلسله اعصاب مربوط به مکانیسم گفتار انسان دچار تحولاتی شد و اجتماعات اوکیه شکل گرفت، اختراع گردید.

به عبارت دیگر از نظر تکامل گریانی چون: ادواردبارنت تایلر¹³، لئویس هنری مورگان¹⁴، گوردون چاپلند¹⁵، لسلی وایت¹⁶ و اخیراً «لیبرمن» زبان گفتاری در انسان مانند همه ی پدیده های اجتماعی دیگر نتیجه ی تکامل انسان است.

در همین رابطه «فیلیپ لیبرمن»¹⁷ زبان شناس آمریکائی که به تازگی تحقیقات جالبی در این زمینه انجام داده، پیدایش تکامل زبان در نوع انسان را در رابطه ی نزدیک با تحولاتی می داند که در دستگاه های گفتاری، شنیداری و نیز مغز و سیستم اعصاب انسان پدید آمده است.¹⁸ «ناتل خانلری» زبان شناس ایرانی نیز می نویسد «به تدریج که ذهن انسان تکامل یافت و جامعه تشکیل شد زبان به وجود آمده است. محال است که بتوان گفت انسان به چه طریقی سخن گفتن را آغاز کرده و گفتار نخستین او چه صورتی داشته است. اما می توان اوضاعی را مورد تحقیق و بحث قرار داد که سخن گفتن را برای بشر ممکن و میسر ساخته است. این اوضاع هم مربوط به ذهن انسان و هم مربوط به اجتماع بشری است»¹⁹.

همچنین تحقیقات دیگری که از مقایسه ی استخوان های انسان های

«نئاندرتال»¹⁸ «سینانتروپوس»¹⁹ و «پیته کانتروپوس»²⁰ به دست آمده نشان می دهد، پس از آن که رفته رفته قامت این موجود راست تر، مغز او بزرگ تر، دست هایش کوتاه تر و چهره اش انسانی تر گردیده، توانسته است در ابتدا از نوعی زبان اشاره و بعدها از زبان گفتاری استفاده نماید.²¹

«پاولف» نیز زبان را دستگاهی از علائم شرطی محیط می داند که ابتدا شکل دیداری داشته و سپس به صورت شنیداری درآمده است. در هر دو صورت پیام ها پس از مخابره در مغز انسان تعبیر و تفسیر می گردیده اند. با پیچیده تر شدن سیستم علائم ارتباطی، مغز ناچار فعالیت بیشتری انجام می داد و برای درک پیام به نوعی، اندیشه می کرده است و بدین سان در یک دوره ی طولانی بز وزن و حجم مغز افزوده شده است.

به عبارت دیگر کار گروهی، انسان را به برقرار ساختن ارتباط با دیگران واداشت و از این طریق انسان اندیشمند گردید و به زبان دست یافت.

خلاصه: از دیدگاه تکاملی، زبان نه به وسیله ی انسان تنها و منفرد بلکه به وسیله ی انسان اجتماعی و برای ایجاد ارتباط در زندگی اجتماعی به وجود آمده و تحولات چندین هزار ساله لازم بوده تا ساختمان مغز و آرواره ی انسان نماها برای گفتار و تجزیه و تحلیل و درک پیام ها در ذهن آماده گردد. در اینجا دیگر زبان هدیه ی الهی یا تقلید از طبیعت و ندائی و ... نیست بلکه ساخته ی انسان اجتماعی است که با کمک هم نوعان خود به شکار، ابزارسازی و سایر کارهای گروهی می پرداخته است. زیرا انسان برای گذران زندگی نیازمند برقرار کردن نوعی ارتباط بوده است.

از این رو در متن روابط اجتماعی است که زبان ابتدا به صورت اشاره و سپس به صورت گفتار به وجود آمده است.

«لوریا»²¹ زبان شناس روسی، معتقد است که گفتار در هنگام کارهای گروهی، برای پیام رسانی به وجود آمده و از این روست که کار گروهی، ابزارسازی و زبان را از ویژگی های اساسی انسان به شمار می آورند.²² ناتل خانلری نیز می نویسد: «مسلم است که زبان در اجتماع ساخته و پرداخته شده است. در همان زمان که افراد بشر احتیاج به ارتباط یافتن با یکدیگر را حس کرده اند، زبان به وجود آمده است. پس زبان عبارت است از ارتباط چند وجود که دارای اعضای حسی باشند و برای این ارتباط از وسایلی که طبیعت در اختیارشان گذاشته است استفاده کنند. اگر وسیله ی گفتار نداشته باشند، باحرکات و اگر حرکات کافی نباشد با نگاه مقصود خود را بیان می کنند»²³.

بنابراین زبان، امری کاملاً اجتماعی است که از روابط اجتماعی ناشی می شود. اما همین که پدید آمد، محکم ترین پیوندی است که اجتماعات را با هم ارتباط می دهد و تکامل زبان خود نتیجه ی وجود و دوام جامعه است.



11. Herder

12. E. Condillac

13. W. Wundt

14. E. B. Tylor

15. Lewis Henry Morgan

16. Gordon Childe

17. Leslie. A. White

18. P. Lieberman

19. Neanderthal

20. Sinanthropus

21. Pithecanthropus

22. A. Luria

دکتر سیدعلی میرعماد، انتشارات

دانشگاه علامه طباطبائی.

– ویگوتسکی، یوسیموئوویچ، تفکر

و زبان، ترجمه دکتر بهروز

عزیدفتری، انتشارات نیما، سال

۱۳۶۷.

– رابرت هال، کتاب زبان و

زبان شناسی، ترجمه دکتر محمد رضا

باطنی، امیرکبیر، سال ۱۳۷۴.

– جرج یول، بررسی زبان، ترجمه دکتر

اسماعیل جاویدان، دکتر حسین

وثوقی، انتشارات مرکز ترجمه و نشر

کتاب، سال ۱۳۷۱.

*... و عِلْمِ آدَمَ الْأَسْمَاءُ كُلَّهَا (آیه ۳۰
سوره بقره) و سورة الرَّحْمَنِ ۳ (عَلَمُهُ
الْبَيِّن)

** ساراسواتی الهی مؤنث و همسر
براهما (Brahma) خالق جهان است.

*** برای مطالعه‌ی بیشتر درباره زبان
و نظر علمای رجوع به لغت‌نامه‌ی
دهخدا، زبان، ص ۱۲۴ تا ۱۴۳.

**** Pooh Pooh Theory

فرضیه‌ای است که معتقد است ابتدا زبان
در اثر کلمات بی معنی که از روی تعجب
از دهان خارج شده پدید آمده. (فرهنگ
آریان پور، پنج جلدی، ص ۴۱۴۷)

1. whorf and Edward Sapir

2. Chuckee

3. Garo

4. Edward Sapir

5. Edward Hall

6. Stoics

7. Alexandrians

8. Romance Languages

9. Condillac

10. Monogenetic

۱۸ – حسین ادیبی، زمینه‌ی

انسان شناسی، همان، ص ۲۱۱.

۱۹ – حسین ادیبی، زمینه‌ی

انسان شناسی، همان، ص ۲۱۰ تا

۲۱۲.

۲۰ – بیتس و پلاگ، انسان شناسی

فرهنگی، همان، ص ۴۳۶.

۲۱ و ۲۲ – جین اچسون، زبان شناسی

همگانی، ترجمه دکتر حسین

وثوقی، انتشارات کتاب سرا، سال

۱۳۶۳، ص ۲۹، ۳۰ و ۳۱ و کتاب

سیری در زبان شناسی، جان. تی.

واترمن، همان، ص ۸-۱۲.

۲۳ – جان. تی. واترمن، سیری در

زبان شناسی، ترجمه فریدون بدره‌ای،

انتشارات جیبی، سال ۱۳۴۷، ص

یک.

۲۴ – جولیا فالد، زبان شناسی و

زبان، ترجمه خسرو غلامعلی زاده،

آستان قدس رضوی، سال ۱۳۷۱،

ص ۲۲.

۲۵ و ۲۶ و ۲۷ و ۲۸ – کلایین برگ،

همان، ص ۶۲ و ۶۳.

۲۹ – بیتس و پلاگ، همان، ص ۴۳۵ و

۴۳۶.

۳۰ – پرویز ناتل خانلری، زبان شناسی و

زبان فارسی، انتشارات علمی، سال

۱۳۴۷، ص ۷.

۳۱ – بیتس و پلاگ، همان، ص ۴۳۵ و

۴۳۶.

۳۲ – اسپری و ا. لوریا، مغز، ترجمه

عبدالاحسین عباسیان، ناشر

دانش امروز، سال ۱۳۶۶، ص ۱۵۴ و

۱۶۳.

۳۳ – خانلری، زبان شناسی و زبان

فارسی، همان، ص ۱۱.

هم چنین برای مطالعه‌ی بیشتر رجوع

شود به:

– مجموعه مقالات دومین کنفرانس

زبان شناسی نظری و کاربردی، تألیف

پانوشت‌ها:

۱ – دانیل بیتس، فردپلاگ (Danial

Bates and Fred Plag)، انسان شناسی

فرهنگی، ترجمه محسن ثلاثی،

انتشارات علمی، سال ۱۳۷۵، ص

۴۲۹ و کتاب زمینه‌ی روانشناسی تألیف

رتیا. ل. اتکینسون و دیگران، ترجمه

دکتر محمدتقی براهنی و دیگران،

انتشارات رشد، سال ۱۳۶۸، ص

۴۹۱.

۲ – دانیل بیتس و پلاگ، همان، ص

۴۲۹ و رتیا. ل. اتکینسون، زمینه‌ی

روان شناسی، همان، ص ۴۸۸ و

۴۸۹.

۳ و ۴ – بیتس و پلاگ، انسان شناسی

فرهنگی، همان، ص ۴۲۹ و ۴۳۰ تا

۴۳۳.

۵ – محمد رضا باطنی، زبان و تفکر،

انتشارات فرهنگ معاصر، سال ۱۳۶۹

ص ۲۶.

۶ – دکتر حسین ادیبی، زمینه‌ی

انسان شناسی، انتشارات لوح، چاپ

سوم سال ۱۳۵۴، ص ۲۵۵.

۷ – بیتس و پلاگ، همان، ص ۴۵۶ –

۴۵۷.

۸ و ۹ – اتوکلایین برگ، روانشناسی

اجتماعی، ترجمه استاد دکتر علیمحمد

کاردان، نشر اندیشه، سال ۱۳۴۹، ص

۷۲.

۱۰ – دانیل بیتس و پلاگ، همان، ص

۴۵۷.

۱۱ و ۱۲ – اتکینسون، زمینه‌ی روان شناسی

همان، ص ۴۶۷.

۱۳ – بیتس و پلاگ، همان، ص ۴۵۸.

۱۴ – کلایین برگ، روانشناسی اجتماعی

همان، ص ۷۲.

۱۵ – محمد رضا باطنی، زبان و تفکر،

همان، ص ۲۹.

۱۶ و ۱۷ – بیتس، پلاگ، همان، ص

۴۳۶.